

مفهوم طبقه کارگر در سرمایه داری معاصر

ناصر پیشرو

یکی از مهمترین پرسش هایی که در برابر سوسیالیست ها قرار دارد، مساله پاسخیابی به مفهوم طبقات اجتماعی و کنکاش در مفهوم طبقه کارگر است. جستجوگری در مفهوم طبقه تنها به این محدوده مربوط نیست که مارکسیست ها در گذشته چه درکی از این مهم داشته اند، بلکه این موضوع از آن جنبه اهمیت دارد که سرمایه بنا بر سرشت درونی اش، نیازمند تحول در وسایل تولید و رشد بارآوری کار است. در هر دوره ای از حرکت سرمایه، تحولات تکنولوژیکی و پیشرفتهای دانش بگونه ای پیچیده و آشکار در خدمت سرمایه قرار گرفته و در متن سازمان اجتماعی کار آن، که ساختاری هیرارشیک، بوروکراتیک و سلطه گر است، فعالیت های کاری افراد و موقعیت طبقاتی آنها را تحت تاثیر قرار می دهد. برخی را به قطب سرمایه نزدیک می کند و عده دیگری به زیر مجموعه طبقه کارگر رانده می شوند. بنابراین مارکسیست ها نیازمند آنند که تاثیرات هر دوره ای از حرکت سرمایه، بر طبقات اجتماعی را مورد بازبینی قرار دهند. پرسش اما اینجاست که کدام روش در گزینه های بنیادین این بازبینی، می تواند تصویری مارکسیستی از موقعیت طبقاتی افراد و گروه های اجتماعی بدست دهد، به گونه ای که مرزهای طبقاتی مخدوش نشود؟!

در بررسی مفهوم طبقات، کم نبوده اند پژوهش های که در تحلیل های رازآلود به سرگیجه های بیشتر از مفهوم طبقه منجر شده و یا با طرح نکاتی موثر و پیش رونده، پیامدش، اما در مسیر دیگری از ابهام قرار گرفته است. بی تردید بسیاری از ما با نگرش هایی روبرو بوده ایم که با اتکا به داده های آماری به این نتیجه می رسند که چون تعداد کارگر تولیدی در کشورهای سرمایه دای پیشرفته کمتر شده، و یا با طرح نکاتی در باره تکنولوژی های ارتباطی و رباتیزه شدن بخشی از صنایع، به نفی تئوری ارزش مارکس رسیده و سپس نتیجه می گیرند که طبقه کارگر موضعیت تاریخی اش را در دگرگونی اجتماعی - سوسیالیستی از دست داده است.

اگر از افراط های که در داده های آماری چنین تحلیل هایی ارائه می شود، بگذریم این پرسش مطرح است که مگر از نظر مارکس، طبقه کارگر فقط به بخش تولیدی (افرادی که کار مولد می کنند) اطلاق می شد که حالا با کم شدن تعداد آنها (آنهم در برخی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری و درست برعکس افزایش کارگران بخش غیر مولد در آنجا) به این نتایج مخدوش رسید؟! برخی دیگر با اتکا به همین روش به کشفیات جدیدی دست زده اند و مدعی اند که ما در یک دوره انتقالی به یک نظام اقتصادی - جدید هستیم. اما در اینکه نیروهای تولیدی در این نظام جدید چیست، درمانده مانده اند! ((طرفداران جامعه اطلاعاتی و «سرمایه داری جدید»)) و جالب این است که این نوع از تحلیل مخدوش در باره مفهوم طبقه، پیروان ایرانی هم پیدا کرده و متأسفانه چنین روایت های در بسته بندی های مارکسیستی هم عرصه می شود.

برداشت های انحرافی از مفهوم طبقه تنها به این محدوده خلاصه نمی شود. در میان چپ رادیکال نیز گونه هایی از روایت های انحرافی از طبقه در اشکال گوناگون مطرح است. روایت های که نه تنها همسان نیستند، بلکه در برابر هم نیز قرار می گیرند.

در یک نگاه کلی، اما دو درک متفاوت انحرافی از مفهوم طبقه را می توان از یکدیگر تفکیک کرد. یک برداشت، روایت باز و فراخی از مفهوم طبقه بطور کلی و طبقه کارگر بطور خاص ارائه می دهد. از منظر این روایت همه «مزد و حقوق بگیران» از اجزا طبقه کارگر محسوب می شوند. آیا همه مزد و حقوق بگیران، (و یا تقریباً همه آنها) در زیر مجموعه طبقه کارگر قرار می گیرند؟ آیا مدیری که در یک موسسه سرمایه داری کار می کند و در سهام آن مشارکت ندارد (مالک وسایل تولید نیست) و کارگری که در همان موسسه تحت کنترل و اداره همان مدیر کار می کند و هر دو «مزد و حقوق» بگیرند، به یک طبقه واحد تعلق دارند؟ آیا «کارمندی» که در همان موسسه کار می کند و در عین حال که کار دیگری را کنترل نمی کند و بر اداره سرمایه نظارتی نداشته اما بر پروسه کار خود کنترل دارد، جایگاه طبقاتی اش از آن مدیر و کارگر متفاوت نیست؟ آیا جایگاه هر سه آنها در سیستم تاریخا معین تولید سرمایه داری و سازمان کار متناظر با آن و نحوه دریافت از تولید اجتماعی (دستمزد و درآمد نسبی) یکی است و چگونه می توان جایگاه طبقاتی اشان را مشخص کرد؟

ایراد این روایت این است که سرمایه را بعنوان یک رابطه اجتماعی و هیبراشی بورکراتیک سازمان اجتماعی کار آن را نادیده گرفته و با اتکا به یک روش باز و فراخ، مرزهای طبقاتی را مخدوش می کند. پیامد چنین روایت های تقلیل گرایی در مبارزه طبقاتی نیز هست.

روایت دیگر از طبقه روایت تنگ و باریک است. از نگاه این روایت، طبقه کارگر محدود به کارگران صنایع تولیدی است (اصطلاحاً کارگرانی که مولد ارزش اضافی هستند) و اگر هم سخاوتی باشد و کارگران بخش بازرگانی و یا بخش های دیگری از کارکنان یک جامعه با اتکا به روش های دلخواهی به مجموعه کارگران اضافه شوند، اما چون نقش آنها در اعتصابات و اعتراضات کارگری محدود است، از موضوع تحلیل طبقات به کنار گذاشته می شوند!! پیامد این بینش اما چیزی جز محدود نگری نیست.

با اینکه تمایزات واقعی از مفهوم طبقه، بین این دو روایت انحرافی موجود است، اما در روش تحلیل نقاط اشتراک زیادی دارند. مثلاً از منظر هر دو، تنها رابطه مالکیت بر وسایل تولید معیار سنجش گروه های بالایی جامعه است (و یا غالباً چنین است). بنابراین رابطه سلطه طبقاتی در پروسه حرکت سرمایه و تاثیرات اش بر سازمان اجتماعی کار سرمایه داری و تغییر در جایگاه طبقاتی افراد، بویژه روند تجزیه طبقه میانی که از بالا به سرمایه و از پایین به اردوی کار مربوط می شوند، نادیده گرفته می شود.

نکته دیگر محدودیت هر دو این روایت ها از مساله رابطه طبقات اجتماعی با گروه های شغلی است به گونه ای که حرفه های شغلی واحد را معیار تعلق طبقاتی آنها قرار می دهند. هر چند که ممکن است به نتایج متفاوتی از جایگاه طبقاتی گروه های شغلی هم برسند و ...

این نوشتار کوششی است برای راهیابی به روشی که بتواند، تصویری کم و بیش روشن از مفهوم طبقات اجتماعی در دوران معاصر بدست دهد. در اینجا طبقات و مساله طبقه کارگر از جایگاه تولید مورد بررسی قرار گرفته است. گروه هایی که با تولید رابطه ندارند و بویژه مساله طبقه از منظر سیاسی که از ملزومات بسیار مهم تحلیل و بررسی مفهوم طبقات است را به نوشته دیگری واگذار می کنیم. (بجز مدیران بورکرات و تکنوکرات که در همین جا مورد بررسی قرار گرفته اند). مفاهیمی که در اینجا بکار رفته با استفاده از پژوهش هایی است که مارکسیست های مختلف در باره مفهوم طبقات اجتماعی داشته اند و تلاش شده که این پژوهش ها بگونه ای بکار روند که از محدودیت های که ممکن است برخی از آنها دارند، بدور باشد.*

یک تعریف معتبر از طبقه

هنوز یک تعریف قدیمی از مفهوم طبقه بطور عام و رابطه اش با سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی بطور خاص از معتبرترین تعریف ها از طبقه است به شرطی که اجزا بهم پیوسته این تعریف در ارتباط با هم مورد توجه قرار بگیرد:

« طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود(که اغلب بصورت قوانین تعیین و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش در سازمان اجتماعی کار و بنابراین بر حسب شیوه های دریافت و میزان سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروهی از افراد هستند که بین آنها یک گروه می تواند بعلت تمایزی که بین جای آنها در رژیم معین اقتصادی اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد» (۱)

پژوهشی اجزا مختلف و بهم پیوسته این تعریف را این گونه مورد توجه قرار می دهد:

« یک جز شامل گروههای اجتماعی در سیستم تاریخا مشخص تولید اجتماعی است. یعنی توضیح تمایز گروه های اجتماعی از طریق اینکه آیا تولید کننده اند یا نه، اداره کننده تولیداند یا نه، جز دیگر مناسبات گروه های اجتماعی را با وسایل تولید و مبادله بیان می کند یعنی مساله مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، نکته بعدی تعریف گروه های اجتماعی و نقش آنان در سازمان اجتماعی کار است. هر سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی، سازمان اجتماعی کار متناظر با خود را دارد. تولید اگر فصل مشترک تمامی سیستم های اقتصادی است اما چگونگی سازماندهی پروسه تولید و کار در هر سیستم تولیدی متفاوت است. در سرمایه داری طبقه کارگر به جبر اقتصادی نیروی کارش را می فروشد، استثمار می شود و نقش سازمانگر و هدایت گر سازمان اجتماعی کار را بعهده ندارد و این نقش از آن بورژوازی و کارگزاران سرمایه است. جز دیگر مساله درآمد و دستمزد(شیوه دریافت) است که در جامعه سرمایه داری معادل پولی ارزش نیروی کار است » (۲)

در ادامه کوشش می شود که اجزا به هم پیوسته این تعریف در سیستم تاریخا معین تولید سرمایه داری، مورد بررسی قرار گیرد.

در روش شناسی مفهومی طبقات بهتر است که ابتدا رابطه افراد و گروه هایی را که با تولید اجتماعی سروکار دارند مورد بررسی قرار داده و سپس در متن تصویری که از این رابطه به دست می آید به موقعیت طبقاتی گروه هایی بپردازیم که به طور مستقیم رابطه ای با تولید ندارند و جایگاه هر یک از این گروه ها را به طور مشخص مورد بررسی قرار دهیم.

فعالیت های تولیدی و تناقضات آن در سیستم سرمایه داری

سرمایه داری یگانه شیوه تولیدی است که در آن تولید کالایی تعمیم یافته حاکم است و نیروی کار در آن به مثابه کالا است. از ملزومات تداوم حرکت سرمایه روند ارزش افزایی مداوم آن است. یعنی اینکه پولی که به صورت سرمایه به کار گرفته شده در پروسه تولید به ارزش اضافی - که محصول کار کارگر است - تبدیل می شود. بخشی از این

ارزش به خود سرمایه و برای سرمایه گذاری بیشتر اضافه می شود و مابقی آن بین بخش های مختلف سرمایه به نسبت های متفاوت تقسیم می شود. (روند ارزش افزایی و انباشت سرمایه) هر کاری که در این پروسه قرار گیرد به این شیوه تولیدی مربوط می شود. فعالیت کاری افراد در این پروسه اهمیت ویژه ای در بررسی جایگاه طبقاتی افراد در این سیستم دارد. بنابراین برای شناخت جایگاه طبقاتی افراد در سامانه تولید سرمایه داری باید از رابطه افراد با تولید به طور عام فراتر رفته و این رابطه را در سیستم سرمایه داری به طور مشخص مورد تحلیل قرار داد.

بدفهمی از این نکته باریک، کار را به شلختگی از تحلیل طبقات و آشفتگی از جایگاه طبقاتی افراد و گروه های مختلف می کشاند. این بدفهمی بیشتر از آن که به تناقضات ذهنی مربوط باشد به تناقضات سیستم سرمایه داری و رابطه افراد با کار و تولید در این سیستم مربوط می شود. تعمقی بیشتر در این نکته خالی از فایده نیست.

تردیدی نیست که فعالیت های کاری و تولیدی افراد، رابطه ای با مساله گروه ها و طبقات اجتماعی ناظر بر آنها دارد، اما همواره باید در نظر داشت که فعالیت های تولیدی افراد به طور عام، در سیستم سرمایه داری دچار تناقض می شود. و آن بخش از فعالیت های کاری که با سیستم همساز نباشد، از گردون محاسبات آن خارج می شود. در نظر نداشتن این تناقض سیستم و اتکا صرف، به مساله رابطه افراد با تولید به طور عام، موجب سردرگمی در مفهوم طبقه شده و به اغتشاش از جایگاه طبقاتی آنها می انجامد. بعلاوه باید توجه داشت که با اینکه موضوع بحث ما در اینجا شیوه تولید سرمایه داری است، اما تقریباً در همه مناطقی که سرمایه داری شیوه مسلط تولید است. (وحتاً در پیشرفته ترین آنها) اشکالی از روابط تولیدی پیشا سرمایه داری و طبقات متکی بر آن وجود دارند و در بررسی طبقات اجتماعی نیازمند آنیم که به گونه ای مشخص به این نکته بپردازیم.

سرمایه داری یک شیوه تاریخی و یگانه شیوه تولید است که در آن نیروی کار به کالا تبدیل شده و در بازار خرید و فروش می شود و به قول الن مکسین وود نه تنها نیروی کار در بازار به خرید و فروش می رسد بلکه سرمایه و بخش های مختلف آن برای تامین نیازهای خود ناچارند که به بازار مراجعه کنند. (۳) حال اگر فعالیت های تولیدی افراد را در چهار چوب سیستم مورد تحلیل قرار ندهیم و به نوع فعالیت تولیدی به طور عام اشاره کنیم سردرگمی در بررسی جایگاه طبقاتی و گروه های حامل آن افزایش می یابد. چرا چنین است؟!

از نظر سرمایه و بنا به ادعای تئورسین های کلاسیک آن، تنها کاری تولیدی و مفید برای جامعه محسوب می شود که با سرمایه مبادله شود و دیگر فعالیت های کاری، از گردونه محاسبات سیستم به کنار گذاشته می شود (ویا غالباً چنین است). مثلاً کار خانگی، کار یک صنعتگر و کار یک خانواده دهقانی حتا اگر به تولید کالا منجر شود، از این نظر که کار آنها با سرمایه مبادله نشده است، کار و فعالیت تولیدی برای سیستم به حساب نمی آید.

اما موضوع این تناقضات صرفاً به حوزه خارج از سیستم مربوط نمی شود، و خود سیستم را هم در بر می گیرد. مثلاً ممکن است که یک نوع از تولید کالا از منظر سرمایه اجتماعی غیر تولیدی بوده و سیستم را دچار اختلال کند، اما همین نوع از تولید کالا از نظر سرمایه منفرد کار تولیدی و سودآور محسوب شود.

کارخانه ای را در نظر بگیرید که در آن صد کارگر مشغول به کارند، اما محصولات این کارخانه مثلاً مبلمان گران قیمتی است که تنها گروه های بسیار بالایی جامعه توان خرید آن را دارند. از منظر سرمایه اجتماعی چون تولید این نوع از کالا با دستمزد کارگران و گروه های پائینی جامعه مبادله نمی شود، در پروسه انباشت اختلال، می آفریند.

اما همین نوع از تولید کالا از منظر سرمایه منفرد، کار تولیدی سودآور است و بر انباشت سرمایه وی می آفریند. (۴) هدف از این توضیحات اشاره به این مهم است که ممکن است یک نوع فعالیت کاری واحد (شغل معین) و حتا ارتباط با وسایل تولیدی همسان و تولید یک نوع واحد از کالا، می تواند افراد را در جایگاه طبقاتی متفاوت قرار دهد. این نکته در بررسی فعالیت های کاری افراد و مساله جایگاه طبقاتی آنها، در سیستم تاریخی

معین سرمایه داری و تناقضات درونی خود این سیستم، همواره باید مورد توجه قرار گیرد و روشی را بکار گرفت که از سرگیجه های رایج در این مورد پرهیز شود.

نگاهی به جدل های مهم در مورد مساله مفهوم طبقه نشان می دهد که بد فهمی از عدم درک سرمایه بعنوان یک سیستم تاریخی معین اجتماعی و تناقضات درونی اش، چگونه به درک های انحرافی از مفهوم طبقه بطور عام و طبقه کارگر بطور خاص می انجامد.

طبقات و حرفه های شغلی

ملاحظات در برخی از برداشت ها که به شکل مستقیم طبقه را با مشاغل یکسان فرض می گیرند، نشان می دهد که این گونه تبیین ها، چون تناقضات سیستم سرمایه داری را درک نمی کنند، از یک تبیین مارکسی از مفهوم طبقه فاصله می گیرند.

تاریخ سرمایه داری و تحولات درونی آن نشان می دهد که چگونه برخی از گروه های شغلی به حاشیه رفته و همزمان با آن گروه های شغلی جدید پدید آمده اند و یک گروه شغلی که در یک دوره معین، به طبقه مشخصی تعلق داشته ، در دوره ای دیگر، جایگاه طبقاتی اش تغییر پیدا می کند. و یا اینکه، حاملین یک گروه شغلی واحد، در صورت نقش متفاوت، در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری، ممکن است که به طبقات متفاوتی تعلق داشته باشند. بویژه در دوران معاصر که با رشد سطح آموزش و دانش، شاهد آنیم که بسیاری از افراد یک گروه شغلی در پارکینگ های بیکاری بسر برده، در حالی که افراد دیگری از همان گروه شغلی در جایگاه طبقه مسلط و یا متحدین آن قرار دارند. بگذارید در این زمینه شواهدی بیاوریم. «مهندسی» را در نظر بگیرید که مدیر یک موسسه سرمایه داری است. و «مهندس» دیگری که مدت ها است که در پارکینگ های بیکاری بسر برده و در فقدان چشم انداز کار (که در بیکاری ساختاری سرمایه داری معاصر یک روال کم و بیش رایج است) اساسا در فکر تغییر گروه شغلی برای یافتن کار است آیا این دو «مهندس» به دو طبقه جداگانه تعلق ندارند؟! مثال دیگر، «معلم»ی را در نظر بگیرید که یک موسسه آموزشی تاسیس نموده است. سرمایه گذار و یا مدیر آن است. و «معلم» دیگری را که در همان موسسه در مقابل دستمزد مشغول به کار است. ایجاد سود (ارزش افزایی از طریق تولید غیر مادی که در ادامه به توضیح آن می پردازیم) و تصاحب آن توسط «معلم» اول و نیز شیوه اداره کار و تفاوت درآمد، این دو «معلم» را در دو جایگاه متضاد طبقاتی قرار می دهد. اولی به زیر مجموعه بورژوازی و دومی به طبقه کارگر تعلق دارد.

یکی دیگر از بدفهمی های رایج در درک از مفهوم طبقه به مساله ادراک متفاوت از مساله کار مولد و غیر مولد در جامعه سرمایه داری باز می گردد. به برداشت هایی از مساله کار مولد و غیر مولد و رابطه آن با طبقات اشاره ای می کنیم.

کار مولد و غیر مولد در سیستم سرمایه داری

یک نظریه تقریبا رایج، نظریه ای است که تنها افراد و آن بخش از گروه های اجتماعی را از اجزا طبقه کارگر می داند که کار مولد انجام می دهند (۵) در این نظریه معلوم نیست که کارگران بخش بازرگانی، مالی و ... چرا و با اتکا به کدام روش از دسته بندی طبقه کارگر جدا می شوند. برخی دیگر چون اهمیت تفکیک کار مولد و غیر مولد

را در تئوری مارکسیستی درک نکرده اند، یا به نظریه اسمیت در باره کار غیر مولد اکتفا نموده اند (هر کاری که با درآمد مبادله شود کار غیرمولد و هر کاری که با سرمایه مبادله شود کاری است مولد) و از همین جا هم تئوری ارزش مارکس را نفی کرده و نظریه اجتماعی آنان، طبقه کارگر و گروه های در بر گیرنده آن را با موقعیت همه گروه های دیگر تحت ستم همسان فرض نموده و مدعی اند که طبقه کارگر دیگر رسالت تاریخی خود را در دگرگونی های اجتماعی از دست داده است (۶)

برخی دیگر اهمیت تجزیه مارکسیستی در بخش کار غیر مولد را به گونه ای که مدیران و گروه های اجتماعی صاحب امتیاز و کارگران این بخش (غیر مولد) و جایگاه متفاوت و متضاد طبقاتی آنها را از هم تفکیک کند، نادیده گرفته و همه کارکنان بخش «غیرمولد» را تحت عنوان «مزد بگیران» در یک جایگاه طبقاتی واحد ادغام نموده اند. هر دو این نظریه های روایت های اشتباه از مساله کار مولد و غیر مولد ارائه می دهند. نکته با اهمیتی که همواره باید در نظر داشت این است که هدف نظریه مارکسی از تفکیک کار مولد و غیر مولد در سیستم سرمایه داری و اینکه ارزش اضافی توسط کارگران بخش مولد ایجاد می شود، اما به هیچ وجه این نبوده که کارگران بخش غیر مولد از جمله کسانی که در بخش های مالی، بازرگانی، و یا به جنبه های از کار که به بخش خدمات مصطلح شده کار می کنند را در برابر کارگرانی قرار دهد که کار تولیدی (مولد ارزش اضافی) انجام می دهند و اساسا کار آنها را کم اهمیت جلوه دهد، بلکه این تفکیک به این نظریه کمک نموده که سرمایه داری بعنوان یک شیوه تولید مشخص تاریخی و نیز سوخت و سازهای درونی سیستم، از جمله قوانین مربوط به انباشت، نرخ سود و گرایش نزولی آن و... را مورد بررسی قرار دهد.

مارکس در توضیح تمایز کار مولد و غیر مولد این نظریه اسمیت را که کاری که با درآمد مبادله می شود، کار غیر مولد است. می پذیرد اما آن را در سیستم سرمایه داری ناکافی می داند. نظریه وی در توضیح کار مولد (بر خلاف اسمیت) این است که هر کاری که با سرمایه مبادله شود الزاما تولیدی (مولد) نیست. این نکته در بخش های مربوط به تئوری ارزش به طور مشخص مورد تحلیل قرار می گیرد. از نظر مارکس در سیستم سرمایه داری تنها «کاری مولد محسوب می شود که مستقیما به سرمایه تبدیل می شود یعنی کاری که سرمایه متغیر را به یک مقدار متغیر تبدیل می کند» و سپس تاکید دارد که «قدرت مولده کار قدرت مولد سرمایه است اما این قدرت مولده تنها به پروسه کار مربوط می شود و...» یعنی کاری که ارزش اضافی تولید می کند و بمثابة عاملی برای تولید ارزش اضافه در خدمت سرمایه قرار می گیرد و لذا امکان می دهد که سرمایه خود را به صورت سرمایه و به صورت ارزش خود افزا متجلی می کند و... (۷) به این ترتیب این درک که به وی کمک می کند که از قدرت رازآلود سرمایه پرده برداشته و قدرت واقعی نیروی کار و کار کارگر را در ارزش افزایی سرمایه، برجسته نماید.

در دسته بندی مارکس، حمل و نقل و انبارداری از اجزا کار مولد محسوب می شوند. وی در باره صنعت حمل و نقل می نویسد: «رابط کار مولد یعنی کارگر مزدی با سرمایه در اینجا درست مانند عرصه های دیگر تولید مادی است. بعلاوه در این مورد اخیر یک تغییر مادی در موضوع کار رخ می دهد. یک تغییر مکانی یک تغییرجا... وقتی کالا به مقصد می رسد، تغییر حاصله در ارزش مصرف آن ناپدید می شود و دیگر تنها در ارزش مبادله ای بالاتر آن، در قیمت بیشتر آن، نمودار می گردد. اگر چه در این حالت کاری که واقعا انجام شده است هیچ نشانی از خود در ارزش مصرف بجا نگذاشته است، اما با این وجود در ارزش مبادله ای این محصول مادی متحقق شده است. لذا در این شاخه صنعت نیز مانند هر عرصه دیگر تولید مادی، این حکم صادق است که کار خود را در کالا مجسم و ادغام می کند و حتا اگر هیچ رد مشهودی از خود در ارزش مصرف کالاهای مزبور بر جای نگذاشته باشد» (۸) بعلاوه مارکس با هوشمندی تمام تاکید می کند که ارزش اضافی تنها در محدوده پروسه تولید مادی ایجاد نمی شود،

بلکه در بخش بروزات سرمایه داری در عرصه تولید غیر مادی نیز به ارزش افزایی کار در تولید غیر مادی اشاره معینی می کند. وی در دسته بندی خود در بروزات تولید غیر مادی در جامعه سرمایه داری، دو نکته را از هم تفکیک می کند:

«تولید غیر مادی حتا هنگامی که صرفا برای مبادله انجام می شود، یعنی هنگامی که کالا تولید می کند، می تواند بر دو نوع باشد:

۱-حالتی که حاصل تولید، کالا یا ارزش مصرفی باشد که شکل متفاوت و مستقلی از تولید کننده و مصرف کننده به خود می گیرد. این کالا ها بنابراین می توانند در فاصله بین تولید و مصرف و در این فاصله به عنوان کالاهای قابل فروش به گردش بیافتند، نظیر کتب، تابلوهای نقاشی و در یک کلام تمام محصولات هنری که از اجزای هنری خود هنرمند متمایز اند. اینجا تولید سرمایه داری در قلمروی محدودی می توان عمل کند و ...

۲- حالتی که تولید نتواند از عمل تولید کردن تفکیک شود. مثل کار تمام بازیگران. نقال ها، هنرپیشه ها، معلمین، اطبا و ... مثلا معلمین در موسسات آموزشی ممکن است صرفا کارگرانی مزد بگیر در خدمت صاحب موسسه باشند. از این نوع کارخانه های تعلیم و تربیت در انگلستان فراوان است. اگر چه در رابطه با شاگردان، معلم کارگر مولد نیستند، اما در رابطه با کارفرمای خود کارگر مولد اند. صاحب کار سرمایه اش را با نیروی کار آنان مبادله می کند و خود از طریق این پروسه ثروت می اندوزد» (۹)

همانگونه که روشن است مارکس این گونه از فعالیت ها را در تولید غیر مادی سودآور دسته بندی می کند. اما چون در دوره مارکس تولید در این حوزه ها، ناچیز بود، پیشنهاد می کند که «تمام جلوه های تولید سرمایه داری در این عرصه. در قیاس با خود تولید چنان ناچیزند که می توان از همه آنها صرفنظر کرد».

در این تردیدی نیست که تولید مادی شالوده اساسی سوخت و ساز درونی سیستم سرمایه داری است و هیچ جامعه ای را نمی توان با فرمان رئیس های جمهور، قرار دادهای شرکت های بیمه و دستورالعمل بانکها و ... حتا چند روز هم اداره کرد با این همه نباید کار کردهای تولید غیر مادی و پروسه ارزش افزایی آن را که به ویژه با سیاست های نتولیبرالی اخیر رشد کرده است را کم اهمیت جلوه داد. پس تا اینجا روشن است که ارزش اضافی در بخش کار مولد(تولید مادی و غیر مادی) ایجاد می شود اما بدون کار کارگران بخش های غیر مولد نظیر کارگران بخش فروش. بازرگانی و مالی، پروسه گردش و انباشت سرمایه مختل می شود.

بعلاوه تفکیک کار مولد و غیر مولد در سیستم سرمایه داری بیش از هر چیز در کارکردهای خود سیستم قابل بررسی است. روسدلسکی مارکسیست برجسته، در پژوهش هایش به گونه ای موثر متد مارکس در «سرمایه» را مورد توجه قرار داد و همین نکته به برخی از مارکسیست ها کمک کرد که همین متد را در بررسی کارکردهای سرمایه معاصر از جمله مساله انباشت، گرایش نزولی نرخ سود و عملکرد کار مولد و غیر مولد در سیستم به شیوه ای کارا مورد توجه قرار دهند. از جمله این افراد فردموزلی است. وی با ارائه تصویرهای عینی در باره علل رکود اخیر سرمایه داری در آمریکا و مساله گرایش نزولی نرخ سود، و ... به گونه ای روشن، اهمیت تفکیک کار مولد و غیر مولد در بازشناسی عملکرد سیستم سرمایه را اینگونه توضیح می دهد:

«... نظریه مارکسی چنین نتیجه می گیرد، که روند تحول تکنولوژیک - که خصیصه همیشه حاضر و نهفته در اقتصادهای سرمایه داری است به این گرایش دامن می زند که تعداد کارگرانی که مشغول به کار هستند را نسبت به کل سرمایه ای که در ماشین آلات و امثال آن بکار برده می شود، کاهش می یابند. مارکس این را «ترکیب ارگانیک سرمایه» می خواند. تحولات در تکنولوژی تولید، معمولا هدف «صرفه جویی در کار» را دنبال می کند، به این معنی که بتوان با کار کمتر هم یک میزان مشخص از یک محصول معین را تولید کرد. این امر به پیچدگی

بیشتر ماشین آلات محتاج است، که به نوبه خود به سرمایه گذاری بیشتر نیازمند می باشد. (در اصطلاح اقتصادی مارکس، تحولات تکنولوژیک، ترکیب ارگانیک سرمایه را افزایش می دهد.) اما طبق نظریه مارکس، سود تنها توسط کارگران تولید می شود. اگر تعداد کمتری کارگر نسبت به کل سرمایه گذاری به کار گرفته شود. میزان سود تولید شده نیز به نسبت کل سرمایه گذاری تقلیل می یابد به عبارت دیگر، نرخ سود افول خواهد داشت، چرا که نرخ سود کسری است که صورت آن، میزان سود مخرج آن، میزان سرمایه گذاری است. ...

یک عمل تعیین کننده نرخ سود - طبق نظریه مارکسی، که شخص مارکس بر آن تاکید نورزید، اما به نظر می رسد که در روند اقتصاد ایالات متحده در دوران بعد از جنگ دوم جهانی حائز اهمیت است - تفاوت کار تولیدی و کار غیر تولیدی است. (به زبان مارکس کارمولد و غیرمولد). طبق نظریه مارکسی، همه شاغلین در تولید سود سهم نیستند. تنها کارگرانی که به طور مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت های تولیدی، یعنی طرح یا ساختن چیزی شرکت دارند، در تولید سود نقش ایفا می کنند. فعالین یا کارگرانی که در امور غیر تولیدی به کار مشغول هستند، سودی تولید نمی کنند. دو دسته از فعالیت های غیر تولیدی وجود دارند. دسته اول را من «کارکنان مدیریت» می نامم، که شامل ناظران مدیران و به طور کل «صاحبان کار» می شود. دسته دوم را کارکنان «فروش» تشکیل می دهند، که شامل فروشنده، کارکنان دوایر خرید، مستغلات و امور مالی و امثال آن می گردد.

طبق نظریه مارکسی، اگر تعداد شاغلین غیر تولیدی از تعداد شاغلین تولیدی بیشتر و سریع تر رشد کند، این به افول سود خواهد انجامید، چرا که تنها گروه دوم است، که سود تولید می کند و گروه اول به هزینه می افزاید. این امر، در دوران بعد از جنگ دوم جهانی واقعیت یافت. تعداد شاغلین غیر تولیدی نسبت به شاغلین تولیدی به طرز بارزی رشد کرد، یعنی تقریباً دوبرابر شد و این امر به افول نرخ سود یاری رساند. این روند افزایش نسبی شاغلین غیر تولیدی تا حدی ناشی از تحولات تکنولوژیک بود، که بهره وری کارگران تولیدی را افزایش می داد و در نتیجه نیاز به کارگران غیر تولیدی در بخش فروش را تشدید می کرد.

بنابر این، طبق نظریه مارکسی. دودلیل عمده برای افول نرخ سود وجود دارد. افزایش سرمایه گذاری در ماشین آلات و امثال آن در ازای هر کارگر. یعنی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و افزایش نسبی کارگران غیر تولیدی در موسسات سرمایه داری. یعنی نسبت کار مولد به کار غیر مولد. بنا بر تخمین من این دو عامل به طور نسبتاً مساوی به افول نرخ سود کمک کردند. هر دو این روندها خود از تحولات تکنولوژیک - که از خصوصیات اقتصاد سرمایه داری است - نشأت می گیرد. (۱۰)

چنین روشن نمی توان به تناقضات فعالیت های کاری در نظام سرمایه داری و اهمیت تقسیم کار به مولد و غیر مولد در کارکردهای سیستم اشاره داشت. اگر تفکیک کار مولد و غیر مولد و تجرید در جوانب آن، برای شناخت کارکردهای کل سیستم موضوعی با اهمیت است به همانگونه افراط در کاربست سطح تجرید بگونه ای که از ساختار کل سیستم فرا رود و یا از نحوه سر و کارداشتن افراد با هرنوع محصولات مادی به روش های دلبخواهی برای مولد یا غیر مولد بودن کار اصرار شود، نتیجه ای فراتر از سرگیجه نخواهد داشت.

خیاطی را در نظر بگیرید که برای فرد معینی لباس می دوزد (یعنی کار وی با درآمد آن فرد مبادله می شود) و بازم خیاطی را در نظر بگیرید که در کارگاهی که لباس برای فروش به بازار می دوزد، کار می کند (کار او با سرمایه مبادله می شود و ارزش افزا است) با وجودی که هر دو آنها با محصولات مادی سر و کار دارند، کار اولی، غیرمولد و کار دومی مولد محسوب می شود.

پیش تر گفته بودیم که حمل و نقل و انبارداری از اجرا کار مولد در سیستم سرمایه داری محسوب می شوند. حال کارگری را در نظر بگیرید که در یک موسسه مشغول به کار است و مجبور است که ابتدا کالاها را در انبار بچیند

و سپس در قسمت فروش به کار فروشندگی پردازد، یعنی در یک موسسه سرمایه داری هم کارمولد انجام می دهد و هم کار غیر مولد. مثال دیگر در این مورد، کار پاره وقت و نیمه وقت است و بیشتر در شرکت هایی که کارگر اجاره می دهند، رواج یافته است. حال فرد و یا گروهی از کارگران را در نظر بگیرید که توسط این شرکت ها در موسسات گوناگون سرمایه داری مشغول به کار می شوند. چند ساعت در یک موسسه تولید لباس کار می کند و چند ساعت در هفته، در موسسه ای دیگر بعنوان فروشنده و ... حال اگر از سطح تجرید برای بازشناسی سیستم فرا رویم و مدام بر سر نوع کار یک فرد و مولد و غیر مولد بودن آن جدل کنیم، اساسا چیزی جز سرگیجه به دنبال نخواهد داشت.

تجرید در کار مولد و غیر مولد اگر چه برای بازشناسی تناقضات و کارکردهای سیستم سرمایه داری موثر است اما به همان نسبت زیان آور و اغتشاش آفرین خواهد بود چنانکه که این سطح تجرید از فرآشد کل فراتر رفته و بعنوان زمینه ای برای تمایز در جایگاه طبقاتی گروه های بکار رود، که اجزا یک طبقه واحداند.

نکته مهم دیگر در نوشته موزلی تاکید وی بر تقسیم بندی کارکنان بخش غیرتولیدی است. یعنی «کارکنان امور مدیریت» که شامل ناظران و مدیران و بطور کلی «صاحبان کار» است و تمایز آنها از کارکنان «فروش» که شامل فروشنده ها، کارکنان دوایر خرید، مستقلات و امور مالی است.

حال این پرسش مطرح است که با اتکا به کدام روش می توان در موسسات سرمایه داری تمایزات طبقاتی، بخش مدیریت، که ممکن است سهمی در مالکیت یک موسسه سرمایه داری نداشته باشند را با کارگران و دیگر گروه های اجتماعی، بگونه ای روشن، برجسته نمود؟! در اینجا به جز دیگری از تعریف لنین از مفهوم طبقه، یعنی مساله سازمان اجتماعی کار در سیستم تاریخی مشخص سرمایه داری می پردازیم.

سازمان کار اجتماعی سرمایه داری : مناسبات سلطه و مساله کنترل و اداره کار

خشونت و سلطه، درونمایه همه جوامع متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است و تولید کنندگان با اشکال مرعی و نامرعی از مناسبات سلطه. از وسایل تولید و محصول کار خود جدا می شوند. سلطه طبقاتی عام ترین و بنیادی ترین مناسبات سلطه است.

در مناسبات تولیدی سرمایه داری همانند همه مناسبات تولیدی پیش از آن، مالکیت خصوصی شالوده این مناسبات است. سازمان اجتماعی کار در جامعه سرمایه داری اما ساختاری هیرارشیک و بورکراتیک است که سلطه و کنترل پروسه کار در آن به اشکال پیچیده ای پدیدار می شود. به عنوان نمونه در جوامع فئودالی ارباب برای آنکه سهمی از محصول دهقان را تصاحب کند، نیازمند گسترش آشکار استبداد در حوزه سیاست و تضمین اهرمهایی برای حراست از مالکیت است. اما یک دهقان بر پروسه کار خود کنترل و نظارت دارد. سازمان اجتماعی کار سرمایه داری اما بر ساختاری هیرارشیک، بورکراتیک و از بالا به پایین متکی است و بدون اداره و کنترل پروسه کار، پروسه تولید، گردش، انباشت و سود آوری سرمایه دچار اختلال می شود.

اگر در آغاز رشد سرمایه داری، سرمایه دار به همراه خانواده اش می توانست بر پروسه تولید کنترل و نظارت داشته باشد. با گسترش سرمایه و جهان گرایی آن دامنه روابط کنترل و سلطه نیز گسترش و توسعه یافت بگونه ای که با پدیداری بحران سرمایه داری در نیمه دوم قرن نوزدهم، تحولی در سیستم اداره و کنترل بوجود آمد که به «انقلاب مدیریت» مشهور شد. در اوایل قرن بیستم نیز با تحولاتی که به «صنعتی شدن کار دفتری» شهرت یافت، دامنه آن گسترش پیدا کرد. در همین دوره همراه با گسترش مبارزات کارگری برای کاهش ساعت کار، تیپوریسم بعنوان یک

سیستم مدیریت کارآمد برای سرمایه، در کارخانه های پیشرفته صنعتی به کار گرفته شد. هدف تیلوریسم یا «قطعه کاری» کاهش زمان کار از طریق فشار بر کارگر بود. (۱۱) این گونه از اشکال «مدیریت» همراه با توسعه تکنولوژیک در سراسر قرن گذشته و در اشکال مختلف توسعه یافت نظیر فوردیسم، تویوتایسم، و ... و اکنون نیز در اشکال گوناگون ادامه دارد.

توسعه صنعت و رشد تکنولوژی و ضرورت حرکت سرمایه و کنترل کار، اما به پدیداری بخشی از گروه های اجتماعی منجر شده که ممکن است در مالکیت سرمایه مشارکت نداشته باشند، اما در پروسه اداره و کنترل سرمایه و کار، کارگزار سرمایه محسوب شده و از نظر جایگاه اجتماعی، به گروه های بالایی جامعه تعلق دارند. سرمایه یک رابطه اجتماعی است. چه روشی را می شود به کار گرفت که در این سیستم، جایگاه «مزد و حقوق بگیران» نظیر مدیران یک موسسه سرمایه داری، با گروه های که به طبقه کارگر تعلق دارند از هم تفکیک کرد؟

اگر متد مارکس را که به متد «سه ضلعی» معروف شده یعنی دو طبقه اصلی جامعه و گروه ها و لایه هایی را که بین این دو در نوسان بوده و از بالا به سرمایه و از پایین به کارگران مربوط می شوند، با اتکا به روشی که اریک اولین رایت (۱۲) در بررسی طبقات اجتماعی از طریق مساله اداره و کنترل پروسه کار- بکار گرفته است را مورد توجه قرار داد، می توان تصویری روشن تری از لایه های مختلف یک طبقه به دست داد. این روش کمک می کند که روند دگرگونی های متفاوت در سازمان اجتماعی کار در هر دوره از تحولات سرمایه داری، مورد بررسی قرار بگیرد. به ویژه در بررسی موقعیت طبقاتی آن بخش از شاغلین که در محاسبات طبقه بندی مشاغل سرمایه داری «کارمندان» محسوب می شوند.

مساله اداره و کنترل در سازمان اجتماعی کار با روش اولین رایت، را این گونه می توان خلاصه کرد: کسانی که سرمایه را اداره کرده و بر کار دیگران کنترل و نظارت دارند. کسانی که در جایگاهی قرار دارند که بر پروسه کار خود کنترل و نظارت دارند و کسانی که تحت کنترل و اداره سرمایه کار می کنند. (۱۳) گروه اول دربرگیرنده مدیران است که معمولاً درآمدهای بالا داشته، و با گروه های بالایی جامعه مرتبط اند. اینها کارگزار سرمایه محسوب شده و منافع خود را در حفظ سیستم و تداوم دامنه آن جستجو می کنند. گروه دوم کسانی هستند که بر پروسه کار خود کنترل و نظارت دارند. این ها از اجزا طبقه میانی محسوب می شوند و گروه آخر به طبقه کارگر تعلق دارند و در زیر مجموعه این طبقه دسته بندی می شوند. باید توجه داشت که کاربست این روش در سیستم تاریخا معین سرمایه داری مورد بحث است و باید همراه با اجزا بعدی مساله طبقات که جلوتر مورد بررسی قرار می گیرد، در نظر گرفته شود. یعنی اجزای مرتبط با هم برای شناخت مفهوم طبقات اجتماعی. بگذارید در این زمینه شواهدی بیاوریم:

یک واحد تولیدی را در نظر بگیرید که در آن گروههای شغلی متفاوت مشغول به کار هستند. تا آنجا که به مالکین و کارگران تولید کننده این واحد مربوط می شود. توضیح جایگاه طبقاتی پیچیده نیست اما هم اینکه به مساله «کارمندان» و طبقه بندی مشاغل و جایگاه گروه های اجتماعی از این زاویه نگاه می کنیم، اغتشاش از مفهوم جایگاه طبقاتی آنها آغاز می شود. در اینجا مدیران، هم به لحاظ اداره و کنترل سرمایه و کار و هم به لحاظ سطح درآمد نسبی، در جایگاه گروه های بالایی قرار می گیرند (صاحبین کار یا کارگزار سرمایه) با وجود آنکه ممکن است در سهام کارخانه نقشی نداشته باشند.

افراد دیگری را در نظر بگیرید که با وجود آنکه پروسه کار دیگران را اداره و یا کنترل نمی کنند، اما بر پروسه کار خود (که اکثراً کار فکری است) کنترل و نظارت دارند و سطح درآمد آنها از دستمزد یک کارگر ماهر بیشتر است. (مثلاً کارکنان متخصص بخش آزمایشگاه در یک واحد تولیدی)، این بخش از کارکنان در دسته بندی طبقه میانی قرار دارند (منظور جایگاهی مابین دو طبقه اصلی جامعه در سیستم سرمایه داری است). «کارمندی» دیگری را در

نظر بگیرید که در بخش حسابداری مشغول به کار است و تحت نظارت و کنترل رئیس اش مجبور است که بازدهی کار خود را در زمان معینی ارائه دهد و از نظر درآمد نسبی نیز، چیزی هم سطح یک کارگر ماهر و یا کمتر از آن دستمزد دریافت می کند. این «کارمندی»، بدون شک به گروه های زیر مجموعه طبقه کارگر تعلق دارد.

الکس کولونیکووس، به درستی تاکید دارد که در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری، اصطلاح «کارمندی» یک اصطلاح ایدئولوژیک است که جایگاه طبقاتی افراد را در سیستم مخدوش می کند تا آنجا که گاهی صاحبین شرکت ها و بویژه مدیران آن در دسته بندی مشاغل شرکت ها و موسسات سرمایه داری خود را با این اصطلاح همساز کرده اند (۱۴).

ممکن است سؤال شود که یک سرکارگر هم کار دیگر همکاران خود را کنترل می کند، آیا او به طبقه دیگری غیر از طبقه کارگر تعلق دارد؟!

تردیدی نیست که در میان گروه های که در زیر مجموعه طبقه کارگر قرار دارند، تمایز درآمد و تفاوت در روش اداره کار نیز موجود است. چرا که سازمان اجتماعی کار در جامعه سرمایه داری یک هیرارشی بورکراتیک و از بالا به پایین است که مناسبات کنترل به صورت عمودی و به طور پیوسته تولید و بازتولید می شود. اگر چه سرکارگر، کار دیگر همکاران خود را کنترل می کند اما خود تحت اداره و کنترل مدیران قرار داشته و از همه مهم تر اینکه بر سرمایه هیچ گونه کنترلی ندارد. شاید یکی از نکته های مهم در تفکیک «سرردهای طبقاتی» توجه به این نکات باشد. (دستمزد بالا و پروسه کنترل) و بتوان اصطلاح قدیمی «اشرافیت کارگری» را در این چهارچوب توضیح داد. به هر حال تعیین مرزها و سرردهای طبقاتی اما کاری است پیچیده که نیازمند بررسی دقیق مختلف رابطه سرمایه و کار و محاسبات اجتماعی از نحوه و مقدار دریافت است. اما به نظر می رسد که شاخص مبارزه طبقاتی ساده ترین روش شناخت از گروه های را به دست می دهد که به مرز این سرردها دور و یا نزدیک اند.

پیش تر گفته شد که هر طبقه اجتماعی در برگیرنده گروه ها ولایه های مختلف است که چه به لحاظ شرایط کار و چه از نظر سطح دستمزد و درآمد تمایزاتی بین آنها وجود دارد. یکی از شاخص های مهم در بررسی مرزهای طبقاتی توجه به مساله شیوه و مقیاس دریافت و معیار درآمد نسبی از طریق محاسبه حسابداری اجتماعی است. یعنی در نظر داشتن جز دیگری از تعریف لینن: مساله شیوه های دریافت و اینکه افراد و گروههای مختلف چه سهمی از تولید و ثروت اجتماعی را دریافت می کنند. به عبارت روشن تر مساله استثمار بطور عام و کارکردهای آن در جامعه سرمایه داری بطور خاص .

شیوه های دریافت و درآمد نسبی از منظر حسابداری اجتماعی

کلاسیک های سرمایه داری در بررسی روند تولید، توزیع درآمد را در پروسه تولید قرار می دهند. مارکس در گروند ریسسه هوشمندانه به این نوع از بررسی اعتراض می کند و توجیه ایدئولوژیک سرمایه داری را در باره «درآمد سرانه» به باد انتقاد می گیرد. همین اغتشاش در باره مصرف نیز موجود است. در جامعه سرمایه داری بنا به دلایل آشکار و پیچیده ای تمایلی بر این نکته مهم نیست که چه کسانی و به چه نسبت در مصرف اجتماعی سهم آیند. این نکته در باره کارکردهای استثمار حائز اهمیت است.

استثمار به طور عام یعنی «تصاحب کار دیگران» . به عبارتی روشن تر یعنی اینکه انسان ها بدون دستمزد برای استفاده دیگران کار کنند. در مناسبات کار و سرمایه، استثمار تصاحب محصول کار کارگر، توسط صاحبین وسایل تولید سرمایه داری و یا کارگزاران آنها است. در جامعه سرمایه داری کار دستمزدی منشأ اصلی استثمار است. کار

دستمزدی یعنی نیروی کاری که به صورت کالا درآمده و توسط اشکال مختلفی از مناسبات سلطه، تحت کنترل و اداره سرمایه قرار گرفته و سود حاصله از تولید که نتیجه کار کارگران است، بین بخش های مختلف سرمایه و یا گروه های نزدیک به آنها به مقیاس متفاوت تقسیم می شود.

در سرمایه داری دستمزد، معادل پولی ارزش نیروی کار است (از منظر سرمایه، کار مولد و غیر مولد هر دو اجزا هزینه های تولید محسوب می شوند). در محاسبات سرمایه داری، هنگامی که از درآمد سرانه صحبت می شود، به این مفهوم است که درآمد حاصل از تولید اجتماعی در یک دوره معین (مثلا یک سال) را به جمعیت یک کشور تقسیم می کنند و از آن نتیجه می گیرند که در آمد سرانه (مثلا چند هزار دلار) است. حال اینکه این درآمد چگونه و به چه نسبت بین گروه های متعلق به طبقات مختلف تقسیم می شود، راز آشکاری است که در اشکال محاسبات سرمایه داری پنهان نگاه داشته می شود. تئوری سوسیالیستی مارکس بر سهم اشتراکی افراد در تولید اجتماعی متکی است که در اینجا مورد بحث ما نیست، اما در جوامع سرمایه داری روش در آمد نسبی و مقایسه سطح در آمد، بین گروه های بالایی و پایینی جامعه (مثلا مقایسه سطح درآمد بین ده درصد از گروه های بالایی جامعه با ده درصد از گروه های پایینی جامعه)، شاخصی بسیار کلی از سطح و ایستارهای تمایزات طبقاتی و دسته بندی های درونی آنها در یک جامعه را نشان می دهد.

حال اگر شاخص سلطه طبقاتی (کنترل و نظارت در سازمان اجتماعی کار) را در متن درآمد نسبی برآمده از محاسبات اجتماعی، مورد بررسی قرار دهیم، کمک موثری است برای دسته بندی گروه های بزرگی از افراد به «طبقات سه گانه»، در سیستم تاریخا معین سرمایه داری. با اینکه در هر طبقه تمایزاتی به لحاظ سطح دستمزد وجود دارد، اما این تمایزات بگونه ای نیست که در سطح عام و تجریدی نشود، جایگاه طبقاتی افراد را تعیین نمود. اگر در یک جامعه معین سرمایه داری، معیار اداره و کنترل و مساله درآمد نسبی را تواما در نظر بگیریم و به طور مثال سطح دستمزد یک کارگر فوق متخصص را معیار مرزهای طبقاتی قرار دهیم، بهتر می توان، تصویر کم و بیش روشنی از گروه های که به طبقه کارگر تعلق دارند، ارائه داد. همین نکته (سرحد های مرزهای طبقاتی) در مورد طبقه میانی، گروه های بالایی و لایه های درونی هر یک از آنها نیز صادق است. در ادامه به جلوه های از موضوعاتی دیگر که در بررسی مفهوم طبقات مهم اند، اشاره می کنیم.

دولت و مساله طبقات

در جوامع طبقاتی، تولید بدون نهاد هایی که روابط و سلطه طبقاتی را کنترل و هدایت کنند، نمی تواند ادامه یابد و دولت مرکز اصلی بازتولید سلطه و نظم طبقاتی است. در هر شیوه تولیدی گروه هایی وجود دارند که سوخت و ساز دولت و بازتولید نظم اجتماعی با فعالیت های آنها ترکیب می شود. مثلا در شیوه تولید پیشاسرمایه داری برخی از گروه ها، نظیر کاتبان، سرلشگران، آخوندها، کشیشان و... از گروه های صاحب امتیاز بوده که در نظم دولتی و سلطه طبقاتی، مشارکت داشته و از آن منفعت می بردند.

در جامعه سرمایه داری نیز دولت عرصه بازتولید نظم اجتماعی و سلطه طبقاتی است. اما همه گروه های که زیر نظر دولت فعالیت می کنند به طبقه مشترکی، تعلق ندارند. بسته به شکل دولت — که در جامعه سرمایه داری می تواند متفاوت باشد — گروه های گوناگونی وجود دارند که یا سکان هدایت دولت را به عهده دارند و یا اینکه خود زیر سلطه نظم دولتی (دولت سرمایه) کار می کنند.

در رابطه با دولت سه دسته از فعالیت های کاری را می توان به شکل عام از هم تفکیک کرد: فعالیت هایی که به امور بازسازی نظم اجتماعی و سوخت و ساز درونی آن مربوط می شود، فعالیت های دولت در عرصه اقتصادی و اموری که به عرصه سودآوری و ارزش افزایی سرمایه (سرمایه ای که دولت سکان هدایت آن را به عهده دارد) مربوط می شود. دسته ای از فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و خدماتی که سود آور نیستند، اما بدون این فعالیت ها، سوخت و ساز سیستم و مناسبات دولت با جامعه دچار اختلال می شود.

بازتولید نظم اجتماعی: موقعیت بوروکراتها و تکنوکراتها

بررسی جایگاه طبقاتی افراد و گروه هایی که با تولید اجتماعی مستقیما سر و کار ندارند نیازمند پژوهشی مستقل است و برخی از مارکسیست ها در این زمینه پژوهش های جالب توجه داشته اند (۱۵). (مثلا دستگاه مذهب و سلسله مراتب درونی آن و تغییراتی که طی پروسه های گوناگون تاریخی در این نهاد انجام گرفته و با سیستم های مختلف تولیدی همساز شده است و یا کسانی که موقعیت آنها ریشه در مناسبات پیشاسرمایه داری داشته و از طریق رانت با مناسبات سرمایه داری گره می خورند و ...) در اینجا تنها به موقعیت مهمترین گروه های صاحب امتیاز در جامعه سرمایه داری یعنی مدیران تکنوکرات و بوروکرات که جایگاه ویژه ای در بازتولید نظم اجتماعی و سلطه طبقاتی دارند، اشاره می کنیم و چنان که پیش تر گفته شد بحث مشخص در این رابطه را که به مساله دولت و رابطه آن به طبقات باز می گردد و نیز جایگاه طبقاتی گروه هایی که با تولید سرو کاری ندارند را به نوشته ای دیگر واگذار می کنیم.

در جامعه سرمایه داری گروه های معینی وجود دارند که سکان هدایت دولت در دست آنها است و باز سازی نظم سیاسی و اجتماعی سیستم را به عهده دارند. موقعیت مدیران و صاحب منصبین دولتی، بسته به نوع و کارکرد دولت در هر جامعه سرمایه داری، اشکال متفاوتی دارد. ممکن است گردانندگان امور دولتی خود مستقیما از سهامداران موسسه های اقتصادی سرمایه داری باشند (همانند نحوه کارکرد ساختار دولت در آمریکا و نقش سیاست مداران در سهامداری موسسه های سرمایه داری) و یا اینکه گروه های صاحب امتیازی که سیستم دولتی را اداره می کنند، خود در عرصه سرمایه گذاری کمتر فعال بوده اما کنترل موسسه هایی تولیدی را بعهده دارند.

به طور کلی مدیران صاحب امتیاز دولتی در بوروکراسی، نهادهای قضایی، نظامی و مدیران و کارگزاران اموراتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... چون بر پروسه حرکت سرمایه از نظر سیاسی و اقتصادی کنترل و نظارت داشته و سوخت و ساز سیستم در عرصه های گوناگون را سامان می دهند، اگر خود مستقیما سرمایه دار نباشند، می توان آنها را در دسته بندی گروه های قرار داد که با سرمایه داران هم پیوندی و منافع مشترکی دارند. در اینجا ما این گروه ها را اصطلاحا کارگزار سرمایه و یا «صاحبین کار» می نامیم. بین کارگزاران سرمایه (یا اساسا هر اصطلاح دیگری که به کار بگیریم) و بطور کلی مدیران و ناظران امور سیاسی و اقتصادی که خود مالک وسایل تولید نیستند و سرمایه دار به مثابه مالک وسایل تولید با وجود منافع مشترک و تعلق های طبقاتی نزدیک به هم، تمایزی وجود دارد که به مساله مالکیت از یکسو و نیازهای سیستم و سازمان اجتماعی کار سرمایه داری از سوی دیگر مربوط می شود. این نکته را کمی بیشتر توضیح می دهیم:

در شیوه تولید سرمایه داری، همانند همه شیوه های تولید پیش از آن، مالکیت بر وسایل تولید شالوده سیستم است. اما این شیوه تولیدی برای بازسازی و پیش روی خود، نیازمند پیشرفت های تکنولوژیک و رشد بار آوری کار و گسترش تولید کالایی و همچنین حفظ نظم سیاسی سیستم و جلوگیری از آسیب پذیری آن است. بنابراین از یک سو

پیشرفت های تکنولوژیک، تغییر در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری را ضروری می سازد، و موقعیت مدیران (کارگزاران سرمایه) را در ساختار سلطه گر سرمایه داری تقویت نموده و در منافع سیستم مشارکت می دهد و از سوی دیگر فقدان مالکیت بر وسایل تولید موجب می شود که در شرایط معین (به ویژه در شرایطی که موسسه اقتصادی سودآور نباشد و یا سیستم به لحاظ سیاسی دچار مشکل شود)، موقعیت آنها (کارگزاران سرمایه) دچار مخاطره می شود و ممکن است بخش و یا گروهی از آنها بر اثر عوامل مختلف از جایگاه طبقاتی خود رانده شوند. بخش هایی از گروه های دیگر که در موسسات اقتصادی سرمایه داری متعلق به دولت، کار می کنند اعم از این که حوزه کار آنها مولد یا غیر مولد باشد، چون تحت تابعیت دولت سرمایه کار می کنند، شامل قوانین عمومی سرمایه و هیرارشی طبقاتی آن نیز می شوند.

در موسسات اقتصادی تحت کنترل دولت بجز کارگزاران سرمایه، کسان دیگری کار می کنند که بر پروسه کار خود کنترل و نظارت داشته و درآمد آنها با محاسبات اجتماعی فراتر از یک کارگر ماهر است. این گروه به بخش های مختلف طبقه میانی (منظور بین دو طبقه اصلی جامعه در سیستم سرمایه داری است) تعلق داشته و کسانی که تحت کنترل و هدایت سرمایه کار می کنند و نیروی کار آنها به مثابه کالا خرید و فروش می شود در زیر مجموعه طبقه کارگر قرار دارند. همانند کارکنان دون پایه موسسات مالی نظیر شرکت های بیمه، بانکها و... موسسات بازرگانی و کارکنان بخش فروش و... و کارگران بخش صنعت.

خالی از فایده نیست که در اینجا به مساله خدمات دولتی و موقعیت طبقاتی شاغلین این بخش اشاره ای داشته باشیم.

در جامعه سرمایه داری عرصه های گوناگونی از فعالیت های کاری افراد در زیر مجموعه بخش خدمات دسته بندی می شود. همانند آموزش و پرورش، امور مربوط به بهداشت و خدمات درمانی، بخش های از فرهنگ و هنر، خدمات مربوط به نظافت و بازسازی شهری و

در بررسی این نوع از فعالیت ها دو نکته را باید توأماً در نظر گرفت: نکته اول این است که بخشی از فعالیت های کاری در بخش خدمات که غالباً توسط دولت اداره می شود، مستقیماً به عرصه سود آوری اقتصادی مربوط نمی شود (از منظر سرمایه کار غیر مولد است) اما بدون این فعالیت ها سیستم دچار اختلال شده و بازتولید نظم اجتماعی سرمایه با مانع روبرو می شود بطور مثال خدمات مربوط به امور آموزش، بهداشت، کار یک وکیل دعاوی و ... و نکته بعدی این است که یک کار خدماتی ممکن است که خود مستقیماً به عرصه کار تولیدی سرمایه داری مربوط بوده و سودآور و ارزش افزا باشد.

همانگونه که پیش تر گفته شد مارکس این گونه از فعالیت ها را در تولید غیر مادی سودآور دسته بندی می کند. اما چون در دوره مارکس تولید در این حوزه ها، ناچیز بود، پیشنهاد می کند که « تمام جلوه های تولید سرمایه داری در این عرصه. در قیاس با خود تولید چنان ناچیزند که می توان از همه آنها صرفنظر کرد» (۱۶) با توسعه و گسترش سرمایه داری، تولید غیر مادی در عرصه های گوناگون، گسترش یافت و دامنه آن در دوره معاصر چنان ابعادی پیدا کرده که یکی از سیاست های نتولیرالی، تابع کردن بخش های از خدمات در زیر سلطه مستقیم تولید و سود آوری در این حوزه است.

در بخش تولید کالاها و نیازهای مصرفی، فعالیت بخشی از گروه ها همانند معلمان، پرستاران، پزشکان، وکلا و ... یا غالباً زیر نظر دولت اداره می شود و یا به گونه ای با مساله دولت ارتباط پیدا می کند. حتا جنبه های از این فعالیت ها ممکن است به طور غیر مستقیم به مساله تولید کالا مربوط شود، مثلاً فعالیت کاری در حوزه بهداشت و آموزش برای بازتولید نیروی کار (نیروی کار در جامعه سرمایه داری به مثابه کالا) اما این عرصه از فعالیت های

خدماتی با این که غالباً از نظر اقتصادی سود آور نیستند و به اصطلاح ریکاردویی برای سرمایه از منظر اقتصادی «دردسز آفرین اند». اما سیستم، نیازمند به آن است.

حال اگر دولت سرمایه داری را بعنوان «کارفرمای عمومی» در نظر بگیریم و روش اداره و کنترل پروسه کار را در این عرصه مورد توجه قرار دهیم و سهمی که افراد شاغل از تولید اجتماعی به دست می آورند را در متن سازمان اجتماعی کار، بکار بگیریم، می توانیم این تصویر کم و بیش روشن را داشته باشیم که برخی از گروه های شاغل در این حوزه همانند کارکنان مدیریت در بخش های امور بهداشتی، آموزشی و .. از اجزا گوناگون کارگزاران سرمایه محسوب می شوند. کسانی که بر پروسه کار خود کنترل و نظارت دارند و از نظر سطح درآمد نسبی فراتر از یک کارگر ماهر قرار می گیرند، نسبت به سطح درآمد و اشکال دریافت خود از تولید اجتماعی به لایه های طبقه میانی و کسانی که نیروی کار خود را بنابر نیاز های اقتصادی خود به فروش می رسانند و تحت کنترل و اداره سرمایه (و دولت آن) کار می کنند به طبقه کارگر تعلق دارند.

توجه به این نکته مهم است که در بخش خدمات دولتی، حوزه ای از تولید کالاها و نیازهای خدماتی است که مستقیماً ارزش افزا است. یعنی دولت در مقام سرمایه با بکار گیری کار دیگران سود آوری می کند. در این حالت نکاتی که پیش تر در مورد روند ارزش افزایی کار گفته شد، صادق است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

سرمایه داری معاصر و تأثیرات آن بر طبقات اجتماعی

موضوع دیگری که در بررسی طبقات اجتماعی حائز اهمیت است، مساله کارکردهای سرمایه داری معاصر است. روشن است که بررسی همه جانبه کارکردهای سرمایه معاصر نیازمند پژوهشی مستقل است بنابراین در اینجا محدوده ای از این کارکردها مورد توجه قرار می گیرد که به مساله طبقات مربوط می شوند. برای نزدیک شدن به این موضوع، ابتدا از آن دور شده و نگاهی به جلوه هایی از کارکردهای سرمایه معاصر می اندازیم و سپس در پرتو این نگاه، رابطه بین سرمایه معاصر و طبقات را پی گیری می کنیم.

دو شاخص مهم حرکت سرمایه در دوره معاصر تحولات تکنولوژیکی و تأثیرات آن بر سازمان اجتماعی کار و نتولیبیرالیسم بمشابه ایدئولوژی حاکم در هدایت سرمایه است. هر دو این شاخص ها قطب بندی های طبقاتی در عرصه های درون گر (محدوده یک جغرافیای سیاسی مشخص) و برون گر (فراشد جهانی سرمایه) را ژرف تر نموده و پیامدهای آن شکاف بین طبقات اجتماعی و تجزیه در لایه های هر طبقه را عمیق تر نموده است. بررسی این دو شاخص را با مساله تحولات تکنولوژیک دنبال می کنیم.

۱- تحولات تکنولوژیک در سرمایه داری : پیشرفت و بازدارندگی

سرمایه بنابر سرشت درونی اش همواره نیازمند تحول در وسایل تولید است. موضوعات متعددی را در باره علل گسترش سرمایه و جهان گرایی آن می توان ذکر نمود که بررسی هر یک از این علل از گنجایش این نوشتار خارج است. (۱۷) در اینجا تنها به یکی از پایه ای ترین زمینه رشد سرمایه و جهان گرایی آن اشاره می کنیم یعنی چیزی که در سرمایه داری به عنوان «پروسه واقعیت بخشیدن به مصرف» از آن سخن گفته می شود.

در سرمایه داری بین کارگر به عنوان تولید کننده و کارگر بعنوان مصرف کننده کالا، یک رابطه نسبی نابرابر وجود دارد. سرمایه دار کارگر را مجبور می کند که کار لازم را به کار اضافه تبدیل کند تنها در این صورت است که سرمایه دار به ارزش اضافی و سود دست می یابد. مزد کارگر اما کمتر از کل ارزش کالایی است که کارگر خود

تولید کرده است. در این حالت کارگران ارزشی بیشتر از آنچه که مصرف می کنند، می آفرینند. حتا سرمایه دار نیز نمی تواند همه سودی را که به چنگ آورده است به مصرف برساند و چه بسا که برای سرعت بخشیدن به پروسه انباشت از مصرف خود بکاهد و سود باقی مانده را بر سرمایه خود افزوده، تولید را بیشتر کند و آن را توسعه دهد.

همین نکته ساده، نمادی از روند دایمی حرکت سرمایه، تولید بیشتر، نیاز به بازارهای جهانی و گسترش فزاینده آن است. تحولات تکنولوژیک به رشد بارآوری کار و روند جهانی شدن و سودآوری بیشتر سرمایه کمک می کند. مانیفست کمونیست، درپیش از یکصد و پنجاه سال پیش، روند تحولات در وسایل تولید سرمایه داری و جهان گرایی آن را چنین پیش بینی می کند:

« بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دایمی در ابزارهای تولید، نمی تواند به حیات خویش ادامه دهد... نیاز بورژوازی به بازارهای دما دم در حال گسترش برای کالاهای خود، آن را به سراسر مناطق زمین می کشاند. همه جا باید جاجوش کند، همه جا باید مستقر شود و با همه باید رابطه برقرار کند و...» (۱۸)

طی چند دهه گذشته، تحولات تکنولوژیک به گونه ای شگفت آوری، تولید سرمایه داری را تحت تأثیر قرار داده است. تأثیرات پیشرفت های تکنولوژیک بر وسایل تولیدی سرمایه داری، بارآوری کار را افزایش داده، سرعت گردش سرمایه را شتاب بخشیده و ضمن آنکه برخی از وسایل تولید را به حاشیه رانده است، موجب شکل گیری یا تکامل صنایع جدیدی شده که در ابعادی غول آسا رشد کرده اند. (همانند صنایع و تکنولوژی های ارتباطی، اطلاعاتی و ...). پیشرفت های تکنولوژیک و کاربست آن در تولید، بر گروه های شغلی نیز تاثیر مهمی داشته، برخی را منهدم نموده و یا به حاشیه رانده و در عین حال گروه ها و حرفه های شغلی جدید ایجاد نموده است.

همه این عوامل موجب گردیده که در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری و روابط درونی آن تغییرات مهمی صورت گیرد. به عنوان مثال با بکار گیری کامپیوترها، در فعالیت های مربوط به کار دفتری، حسابداری، خدماتی و ... ، بخشی از فعالیت های کاری که به عرصه «کار فکری» مربوط می شده اند، تابع حرکت ماشین شده است. این نکته باعث گردیده که بستر «کنترل و اداره پروسه کار خود»، برای کارکنان این بخش، محدود شود. (همانگونه که پیامد کار یدی، کارگر را تابع ماشین نموده و بستر مادی از خودبیگانگی او را تقویت می نماید) و رقابت و کاهش دستمزدها در این بخش افزایش یافته و همراه با آن تجزیه در بخش هایی از طبقه میانی گسترش یابد.

به طور خلاصه می توان گفت که تحولات تکنولوژیک و پیامد آن در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری، موجب گردیده که بخشی از لایه های بالایی و متوسط طبقه میانی، به سوی گروه های پائینی این طبقه رانده شده و بخش های پائینی آن نیز یا به اردوی کارگران رانده شوند و یا اینکه در پارکینگ های بیکاری تلمبار شوند.

کارکردهای تحولات تکنولوژیک در سامانه سیستم سرمایه سالار حتا بخش های از کارگزاران سرمایه را نیز بی نصیب نگذاشته است. با جایگزین شدن وسایل پیشرفته تکنیکی با کار بخش های از مدیران، آنها نیز از جایگاه طبقاتی خود به سوی گرو های پائین تر کوچ داده شده اند.

کاربست تکنولوژی های پیشرفته در بخش های از صنعت از تعداد کار بخش مولد در مناطق پیشرفته سرمایه داری کاسته است اما در همین برهه زمانی نیاز به بازاریابی برای تولید کالاهای جدید، بر تعداد کارگران غیر مولد (بخش فروش و توزیع کالاها) افزوده است. همین نکته یعنی افزایش نسبت کارگران بخش غیر مولد به مولد، علت گرایش نزولی نرخ سود و رکود سرمایه داری در دوره معاصر است (به ویژه در کشورهای پیشرفته صنعتی) و باعث شده که این بخش از کارگران (بخش غیر مولد) در صف اول تهاجم سرمایه داری و بیکارسازی قرار بگیرند. نکته دیگری که باید در نظر گرفت، رشد محصولات رایانه ای و امور مختلف مربوط به آن در تکنولوژی های جدید و موقعیت کارکنان این بخش است. اگر در دوره معینی (دوره آغازین) با کار تخصصی در این رشته ها، موقعیت گروه هایی از

شاغلین این بخش در سیستم تقویت شده بود با گسترش و تکامل این بخش ها، سطح دستمزدها و موقعیت موقت آنها در اداره کار خود و یا دیگران، نیز تابع قانون اجتماعی سرمایه شده و یا به آن نزدیک می شود. نتیجه این است که این گروه ها نیز دستخوش تحول و تجزیه شده و می شوند. بخش های از آنها از موقعیت طبقاتی پاندولی پیشین و یا کنونی خود رانده شده و یا خواهند شد و یا اینکه به سمت اردوهای بیکاران کشیده می شوند. در بحران اخیر سرمایه داری، رکود بویژه در بخش های مربوط به صنایع و تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی، و وضعیت شاغلین آن و خیل کسانی که به پارکینگ های بیکاری کشیده می شوند، به عینه قابل مشاهده است. توجه به این نکته بیش از همه تئوری های «انتقال به فرمسیون اطلاعاتی» (در دل سرمایه داری و یا سیستم مجهول تولیدی دیگر) که بطور کلی «جامعه اطلاعاتی» نامیده می شود و معلوم نیست نیروهای تولیدی آن در کدام طبقه دسته بندی می شود، را بی اعتبار می کند. همین رکود نشان می دهد که چگونه بنیادهای روش مارکس در بررسی کارکردهای سرمایه داری و قوانین مربوط به ارزش، انباشت، تحولات تکنولوژیک، گرایش نزولی نرخ سود، رکود، بیکاری و گروه های مرتبط با این پدیده به عنوان عارضه ذاتی سرمایه داری همچنان معتبر است و اتکا به این روش به بهترین شکلی شاخص های بنیادین مربوط به تولید کنندگان و گروه های مربوط به طبقه کارگر در سیستم سرمایه داری و وجوه مشترک آنها را بدست می دهد.

کاربست تکنولوژی اما روند جهان گرایی سرمایه را بیش از هر دوره دیگری تقویت نموده است. ماحصل این پدیده رشد کارگران در بخش های مختلف و روند اجتماعی شدن کار در عرصه بین المللی است. سرمایه اگر همه دیوارهای چین را در هم شکسته و به صورتی غول آسا در همه جا جاخوش کرده است، گورکنان خود را نیز در ابعادی جهان گرا افزایش داده است.

در سرمایه داری مفهوم پیشرفت تناقض ویژه خود را دارد و هر پیشرفتی با بازماندگی و تخریب ترکیب می شود. در این سیستم دست آوردهای پیشرفت های مربوط به علوم و دانش، بجای آنکه در خدمت رفاه و آسایش بیشتر انسانها باشد، وارونه عمل می کند. ماحصل پیشرفت های تکنولوژیک بجای آنکه به ساعات کار کمتر و اشتغال بیشتر کمک کند در جهتی برعکس کارکرد داشته که نتیجه آن افزایش قطب بندی های طبقاتی و به ویژه تجزیه و یا قطب بندی در لایه های مختلف طبقه میانی و پائینی و گسترش فزاینده پارکینگ های بیکاری برای فرودستان است.

۲- تأثیرات نئولیبرالیسم بر طبقات اجتماعی

نئولیبرالیسم ایدئولوژی حاکم در بنیادها و محافل سیاسی و آکادمیک سرمایه داری معاصر است. با پدیداری بحران سرمایه داری در دهه هفتاد، تناقضات اداره سرمایه به شیوه کینزی چهره نمود. هیاهو بر سر «اشتغال کامل» پوچ از آب درآمد و رویای «سرمایه داری با چهره انسانی» به یاس بدل شده است. از آن پس نئولیبرالیسم به مثابه بدیل کینزی اداره سرمایه قد علم کرد و با اتکا به توجیحاتی نظیر «دولت کوچک» و جادوی «بازار» تقریباً در همه جا برقرار شده است.

«اصلاحات ساختاری» یعنی واگذاری بخش های از اقتصاد که زیر نظر دولت اداره می شود به بخش «خصوصی»، تابع نمودن سیاست دولت ها در امور مالی و اقتصادی به نهادهای بین المللی نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و ... «خصوصی نمودن» و کاهش هزینه های بخش خدمات دولتی و تابع کردن این بخش در پروسه سودآوری مستقیم، و... جلوه هایی از سیاست های سرمایه های سوداگر در ساختار سرمایه سالار جهان معاصر است. هدف از این سیاست ها که با چاشنی «دولت کوچک» و «قدرت بازار» توجیه می شود، اما چیزی جز تعرض به حقوق اجتماعی و تابع نمودن پیشرفت های تکنیکی در قدرت سرمایه و گسترش اجتماعی نیروی کار ارزان نیست. طی سه دهه گذشته در بسیاری از کشورها با هوچی گری در باره «دولت کوچک» و «رشد اقتصادی» عرصه های

مربوط به بهداشت، آموزش، تربیت بدنی، فرهنگ و ... مستقیماً به سرمایه داران واگذار گردید. بدین گونه بخشی از دست آوردهای اجتماعی که به سرمایه تحمیل شده بود با جادوی «بازار» به حاشیه رانده شد. در برخی از کشورها حتا بخش های از سرمایه های مربوط به امور نظامی، اتمی و ... که تحت عنوان «سرمایه های ملی» مستقیماً زیر نظر دولت ها قرار داشت، به بخش «خصوصی» واگذار گردید. در همین برهه موقعیت سرمایه های مالی و نهاد های پولی در ابعادی بین المللی تقویت گشت. با بکارگیری تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و ادغام سرمایه ها در بازار بورس و اسکناس های الکترونیکی، فرصت برای بیلان های جعلی و حقه بازی های سیاسی برای افزایش دروغین سهام، فراخ تر شد. تحت تأثیر تبلیغات زهرآگین، حتا بسیاری از کارگران و دیگر گروه های نزدیک به آنها تنه دستمزدهای خود را به جیب بورس بازان و سرمایه داران ریختند.

همه این سیاست ها نه تنها دولت های سرمایه داری را «کوچک» نکرد بلکه در بسیاری از مواقع دولت خود مجبور شد که برای تامین نیازهای تسلیحاتی، امنیتی و ... به همان مراکز رجوع کند که خود با دست باز در اختیار سرمایه داران گذاشته بود. بدین گونه برخلاف توجیحات نئولیبرالی نه تنها هزینه دولت ها، در هیچ کجای جهان کم نشده بلکه فرصت بیشتری در اختیار سرمایه داران قرار گرفته که دامنه قدرت خود را افزایش داده و عرصه های گوناگونی را به زیر نگین روابط مستقیم سرمایه سالار بکشانند.

سیاست نئولیبرالی کار «انعطاف پذیر» که هدف از آن، کنار گذاشتن دست آوردهای مربوط به قراردادهای دسته جمعی در باره انتخاب شغل، ساعات کار، و افزایش دستمزدها نسبت به نرخ تورم و ... بود، گسترش پیدا کرده، قرار دادهای ثابت و با دوام به قراردادهای موقتی و بی دوام بدل گشته و کار پاره وقت و نیمه وقت در ابعاد گسترده ای جاری شده است. سرمایه با بکارگیری تکنولوژی های جدید در راستای به خدمت گرفتن کار ارزان، روند جهان گرایی خود را در ابعادی خیره کننده گسترش داد و ... بدین گونه، بسیاری از دست آوردهای کارگران و دیگر دست آوردهای اجتماعی مورد تهاجم سرمایه قرار گرفته و آشکار شده است که معجزه «بازار»، هدفی جز کار ارزان و کارگر خاموش، دنبال نمی کند.

ایدئولوژی سرمایه داری همواره این توهم را دامن زده است که افراد قادرند از «فرصت های برابر آموزشی» که سیستم در اختیار آن ها قرار داده، استفاده نموده و خود جایگاه طبقاتی خود را تعیین نمایند. جایگاه طبقاتی افراد اما یک موضوع ابژکتیو است و بنا به تمایل افراد تعیین نمی شود. پوچی این ادعا، در سرمایه داری معاصر بیش از هر دوره دیگری برملا گشته است. با گسترش سیستم آموزشی که محصول عوامل درهم تنیده، از جمله نیازهای سرمایه، سطح تکامل اجتماعی، گسترش آگاهی و ... است، تعداد تحصیل کردگان چنان افزایش یافته که نه تنها سیستم پاسخگویی جذب آنها به بازار کار نیست بلکه بسیاری از آنان یا ناچارند کاری جدا از گروه های آموزشی خود پیدا کنند و یا در جایگاهی که به کارگران و نیمه کارگران مدرن مربوط می شود، نیروی کار خود را در معرض فروش قرار دهند و یا اینکه در پارکینگ های بیکاری در انتظار کار باقی بمانند. خلاصه اینکه پیامدهای سیاست نئولیبرالی، تجزیه در بخش های مختلف طبقات اجتماعی و افزایش اردوی کارگران و زحمتکشان و تلمبار شدن گروه های مختلف در پارکینگ های بیکاری است.

کارکردهای پیشرفت های تکنولوژیک در ادغام با سیاست های نئولیبرالی در نظام سرمایه سالار کنونی و پیامدهای آن در طبقات اجتماعی را می توان این گونه خلاص کرد:

— سیاست جایگزینی «مدیریت عالی» (تاپ منیجرها) که قابلیت آنها از طریق افزایش سود و کاهش نرخ دستمزد و هزینه ها به اثبات برسد با مدیرانی که چنین قابلیتی نداشته باشند، موجب گردیده که رقابت در گروه مدیران افزایش یافته، در بخش های از کارگزاران سرمایه شکاف ایجاد گردیده و گروه های از آنان از جایگاه خود رانده شده و به

سوی لایه ها و یا طبقات پائین تر فرستاده شوند.

– کاربست تکنولوژی های پیشرفته در بخش های گوناگون سرمایه موجب گردیده که بخش های از فعالیت های کاری که به عرصه «کار فکری» مربوط می شده اند، در ابعادی نسبتا گسترده، تابع حرکت ماشین شود و بدین گونه بخش هایی از گروه های میانی که در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری از طریق «کار فکری» بر پرده کار خود کنترل و نظارت داشتند به سمت گروه های پائینی جامعه رانده شده و یا به اردوی بیکاران فرستاده شوند.

– با واگذاری موسسه های اقتصادی دولتی به بخش خصوصی سرمایه داری، و کاربست تکنولوژی های پیشرفته، موقعیت گروههایی از طبقه میانی، به ویژه کسانی که در بخش خدماتی نظیر آموزش، بهداشت، و ... کار می کنند، دستخوش تغییر گشته است (هم به لحاظ موقعیت آنان در کنترل و اداره کار خود و هم به لحاظ سطح دستمزد) و این گروه ها نیز به سوی بخش های پائینی جامعه رانده شده اند.

– در مناطق پیشرفته سرمایه داری از تعداد کارگران بخش مولد کاسته شده و بر تعداد کارگران بخش غیر مولد افزوده شده است. این بخش (کارگران غیرمولد) در پی رکود اخیر سرمایه داری در صف اول تهاجم قرار گرفته و روز به روز بر تعداد بیکاران آن افزوده می شود.

– بین المللی شدن فزاینده سرمایه، و تاثیرات آن بر ساخت اجتماعی – اقتصادی مناطق کمتر توسعه یافته سرمایه داری، از تعداد دهقانان و روستائیان کم زمین کاسته و آنها را در قالب تهیدستان شهری و یا کارگران روانه شهرها و مناطق صنعتی کرده است.

– با اجتماعی شدن روند کار، و افزایش کار پاره وقت و نیمه وقت و گسترش پارکینگ های بیکاری بر تعداد نیمه کارگران مدرن – که شهر نشینی و سطح معینی از آموزش های شغلی از ویژگی های آنها است – افزوده شده است. در اینجا به محور بحث بازگشته و در پرتو توضیحی در باره یکی از مهمترین معیارهای بررسی و شناخت طبقات، یعنی مساله مبارزه طبقاتی، مباحث تا کنونی را با ارائه یک جمع بندی فشرده از شاخص های اساسی مفهوم طبقات در جامعه سرمایه داری پایان می دهیم.

شاخص مبارزه طبقاتی

یکی دیگر از معیارهای سنجش طبقات اجتماعی، مساله مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقاتی جلوه ای عمیق از پراتیک بشری و مهم ترین شاخص دگرگونی های تاریخی و اجتماعی است. با اتکا به همین شاخص می توان سوخت و ساز های درونی و جابجایی و تغییر در موقعیت طبقاتی گروه های مختلف را محک زده و روند تجزیه در گروههای میانی و رانده شدن آنها به زیر مجموعه طبقه کارگر را بررسی کرد.

نگاهی به کنش های طبقاتی برخی از گروه ها نشان می دهد که گروه های بالای جامعه برای افزایش دستمزد و تغییر در وضعیت خود، به صورت فردی حرکت می کنند. اما گروههای پایینی جامعه به شکل دسته جمعی و اکثرا به صورت اعتصاب و اعتراض جمعی نسبت به شرایطی که طبقات فرادست به آنها تحمیل می کنند، واکنش نشان می دهند و در پراتیک اجتماعی آنها (اعتراضات، مطالبات، شعارها و ...)، نشانه های همبستگی طبقاتی مشاهده می شود.

نگاهی به واکنش برخی از گروه های اجتماعی نشان می دهد که با رشد سیاست های نتولیبرالی در عرصه بین المللی، موقعیت طبقاتی بخش های از گروههای میانی جامعه، دستخوش تغییر شده است. به ویژه آن دسته از گروه

هایی که در بخش های آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی و درمانی، بخش هایی از صنعت حمل و نقل، پست و خدمات شهری و ... فعالیت می کردند. این روند تجزیه، به بهترین شکلی در مبارزه طبقاتی و واکنش گروه های که مورد تهاجم سرمایه قرار گرفته اند، قابل رویت است.

به عنوان نمونه در اروپای غربی، اعتصابات معلمان و کارکنان بخش بهداشت در انگلستان، حضور مداوم کارکنان بخش خدمات، امور مختلف ارتباطات، کنترل فرودگاهها، بخش هایی از حمل و نقل و ... در کشورهای مختلف از جمله در فرانسه. بلژیک، ایتالیا، اسپانیا و ... که نشان گر تجزیه و چرخش در جایگاه طبقاتی آنها و روند پرولتاریایی شدن گروه هایی است که ممکن است در دوران رونق دولت های به اصطلاح رفاه، احساس مشترکی با کارگران نداشتند. در ایران نیز «معلمان» در اعتصابات خود به ویژه اعتصابات اخیر «شعار کارگر، معلم اتحاد اتحاد» را که نشانه همبستگی طبقاتی است، سر دادند. در حالی که این گروه در گفتمان فرهنگی پیشین خود در گذشته، اصرار داشت که به «طبقه متوسط» تعلق دارد. به هر جهت مبارزه طبقاتی به گویاترین شکلی روند تجزیه در گروه های مختلف و جهت گیری طبقاتی آنان را منعکس می کند.

جمع بندی

صرفنظر از گروه هایی که که فعالیت آنها به تولید مربوط نمی شود (به استثنای مدیران امور سیاسی که پیشتر به آن پرداخته شد) و بازمانده های از طبقات پیشاسرمایه داری، شاخص های بسیار عام از مفهوم طبقات اجتماعی در جامعه سرمایه داری را می توان چنین تصویر نمود:

طبقه و گروه های مسلط

گروه های دربرگیرنده آنها عبارت اند از:

– صاحبین وسایل تولید (صنعتی، مالی، بازرگانی، خدماتی، مستقلات و ...) که سرمایه آنها در پروسه تولید تعمیم یافته کالایی – که مهم ترین شاخص آن نیروی کار بمشابه کالا است – روند ارزش افزایی و انباشت را طی می کند. موقعیت بخش ها و گروه های متفاوت طبقه سرمایه دار از طریق مالکیت – که اغلب به شکل قوانین و یا به وسیله کارکرد ساختار سیاسی که تولید کنندگان را از وسایل تولید جدا می کند – تثبیت می شود.

– کارگزاران سرمایه یا «صاحبین کار» (و یا هر اصطلاح دیگری) که در برگیرنده، مدیران تکنوکرات و بوروکرات و صاحب منصبین دولتی و غیر دولتی است. موقعیت این گروه ها از طریق جایگاهشان در ساختار قدرت سیاسی و یا سازمان اجتماعی کار سرمایه داری تعیین و تثبیت می شود. اداره سرمایه و کنترل و نظارت بر کار کارگران و دیگر گروه ها از ویژگی های فعالیت کاری کارگزاران سرمایه (صاحبین کار) است. فقدان مالکیت بر وسایل تولید، امکان جابجایی در این گروه را تقویت نموده و زمینه انتقال بخش های از آن، به سوی طبقات دیگر را فراهم می نماید.

درآمد گروه های متفاوت متعلق به طبقه و گروه های مسلط در جامعه سرمایه داری از طریق سودی که نتیجه استثمار کارگران است و یا استثمار دیگر گروه ها (مثلا از طریق سیستم مالیاتی و...) تامین می شود.

لایه ها و گروه های میانی

بین دو طبقه اصلی در جامعه سرمایه داری گروه ها و لایه های متفاوتی وجود دارند که مهمترین آنها را می توان به گونه زیر دسته بندی نمود:

– گروه های که موقعیت آنها از طریق مالکیت بر وسایل تولید خویش (به ویژه تولید و توزیع به شیوه سنتی یا مدرن) معین می شود. همانند صنعتگران، مغازه داران، دهقانان و ...

– گروه هایی که در سازمان اجتماعی کار، بر پروسه کار خود کنترل و نظارت دارند و شهر نشینی و تخصص در رشته های شغلی از ویژگی های آنها است. درآمد این گروه معمولاً بیشتر از دستمزد یک کارگر متخصص است.

– تهی دستان شهر و روستا که اغلب از طریق ایجاد کار برای خود امرار معاش می کنند و یا به صورت موقت نیروی کار خود را می فروشند.

لایه های مختلف هر یک از این گروه هابر اساس میزان درآمد از بالا به بورژوازی و از پائین به کارگران نزدیک اند. در آمد لایه های بالایی این گروه ها اغلب نتیجه استثمار دیگران است. لایه های میانی و پائینی طبقه میانی ممکن است که استثمار شوند.

کارگران

– طبقه کارگر دربرگیرنده گروه های است که بنا بر جبر ناشی از نیازهای اقتصادی مجبورند که نیروی کار خود را بفروشند. (نیروی کار بعنوان کالا)، تحت کنترل و نظارت سرمایه کار می کنند و دستمزد آنها کمتر از کاری است که انجام می دهند. (کارگران بخش صنعت، بازرگانی، مالی، خدماتی، کشاورزی و ...)

– نیمه کارگران مدرن که دربرگیرنده گروه های است که به طور نیمه وقت و پاره وقت نیروی کار خود را می فروشند و یا در پارکینگ های بیکاری در انتظار کار بسر می برند. شهر نشینی و میزان معینی از تخصص در فعالیت های کاری از ویژگی نیمه کارگران مدرن است.

فروردین ۱۳۸۲ – آوریل ۲۰۰۳

منابع :

- ۱- لنین – ابتکار عظیم منتخب آثار ترجمه پورهرمزبان
- ۲- صابری- محسن مفهوم سوسیالیسم و مساله شوروی صفحات ۱۲۳-۱۲۵
- ۳- مکسین وود. الن . منشا سرمایه داری. برگرفته از متن معرفی کتاب در نشریه آلمانی زبان SOZ
- ۴- در متن نوشتار، برای بررسی تناقضات فعالیت های کاری و تولیدی افراد در سیستم تولیدی سرمایه داری به نوشته «کوششی در جهت روشن گری و طبقه بندی کار تولیدی و غیر تولیدی» نوشته سونگر ساوران و امت توناک که متن دست نوشته ترجمه آن را رفیق گرامی رامین جوان در اختیار من گذاشته است ، رجوع شده است .
- ۵ – نگاه کنید به نظریه مارکسیست های چون پولانزاس و... در باره مفهوم طبقات اجتماعی
- ۶ – برخی از نظریه پردازان مکتب تنظیم ، بسیاری از پیروان «جامعه اطلاعاتی » برای نمونه در توضیح و نقد «جامعه اطلاعاتی» و یا «سرمایه داری جدید» نگاه کنید به نظرات مختلف *Ein neuer Kapitalismus?* و *VSA-Velag* از انتشارات *Ein neues Akkumulationsregime. Michel Aglietta*
- ۷ – مارکس-کار مولد و غیر مولد ترجمه منصور حکمت. بسوی سوسیالیسم شماره یک

۸_ همان منبع

۹_ همان منبع

۱۰_ فرد موزلی _ نرخ سود و رکود دراز مدت اقتصاد ایالات متحده _ برگردان : کامران نیری. نشریه نگاه _ دفتر هفتم

۱۱_ Kritisches Woerterbuch des Marxismus

۱۲_ روشی که اریک اولین رایت (طرفنظر از مکتبی که به آن تعلق دارد و محدودیت این مکتب که در اینجا موضوع بحث ما نیست)، در باره «اداره و کنترل کار» ارائه می دهد، کمک موثری برای شناخت از کارکردهای سازمان اجتماعی سرمایه داری است.

۱۳_ Wo liegt die Mitte der Mittelklasse_ Frauen in der Klassenstruktur. Wrigt-O.Erik

۱۴_ Die sich veraenderde Arbeiterklasse .Alex Collinicos

۱۵_ به طور مثال نوشته مشترک سونگر ساوران و امت توناک (منبع شماره ۴)

۱۶_ مارکس_ کار مولد و غیر مولد

۱۷_ برای بررسی علل جهان گرایی سرمایه رجوع کنید به مارکس کاپیتال، گروندریسه و... ، نظریه های هلیفردینگ، بوخارین. لوگزامبورگ و لنین در باره امپریالیسم، و

۱۸_ مارکس و انگلس _ مانیفست کمونیست. ترجمه حسن مرتضوی

* _ این نوشتار بیشتر محصول بحث هایی است که ما در اوایل ده نود در درون هسته اقلیت داشتیم. بخشی از این بحث ها که پیرامون موضوعات مختلف جنبش سوسیالیستی بود یا در میان مواضع و نوشته های گوناگون به آن اشاره شد و یا اینکه در درون هسته باقی ماند و متاسفانه به صورت مستقل جمع بندی نشد. از این نظر محورهای اصلی این نوشتار بیشتر یک کار جمعی است. با این تمایز که مسئولیت کاستی های آن به عهده نویسندگان است.

